

متن پرسش

سلام بر استاد عزیز: می‌خواستم اگر ممکن است تاریخچه‌ی ای راجع به لباس روحانیت بدانم، مثلاً این که بعضی می‌گویند در زمان پیامبر(ص)، حضرت دستار سبز داشتند و عبا و عمامه چیست؟ در حالت کلی از لحاظ سیر تاریخی (تأکید بیشتر بر تاریخچه است فعلاً کاری به فلسفه اش نداریم) چگونه بوده است؟ آیا مثلاً از زمانی خاص به بعد لباس ایشان تغییر بارزی کرده است یا خیر؟ هم چنین مسئله دیگر چرایی سیاه بودن عبا یا عمامه روحانیت است در عین مکروه بودن لباس سیاه. اگر همراه با روایت یا حدیث پاسخ بفرمایید ممنون می‌شوم.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: موضوع را سایت <http://goolchin.blogfa.com/post/۳۴۱> بررسی

کرده است عیناً مطالب آن سایت را خدمتتان ارسال می‌دارم: موفق باشید

سوالی که اکثر مردم درباره‌ی طلاب در ذهن خود دارند این است که

چرا طلاب امامه بر سر می‌گذارند و فلسفه‌ی لباس روحانیت چیست؟

امروز قصد داریم به تاریخچه لباس روحانیون بپردازیم..

پزوهشگر: محمد رضا نظری

نویسنده: سید بهزاد سعادت‌نیک

۱. عمامه: ظاهراً در صدر اسلام، طلاب لباسی سازمانی نداشتند و لباس آنان، همانند دیگر مردم بوده است. بر اساس شواهد تاریخی، قاضی ابویوسف، قاضی القضاة هارون، نخستین افتراق را پدید آورد. «قاضی ابویوسف، قاضی القضاة هارون الرشید مقرر داشت که فقیهان و عالمان عمامه سیاه آستردار بر سر نهند و قاضیان، کلاه بلند بر سر بگذارند»

۱. ابن خلکان می‌گوید: «ابویوسف امر کرد که فقط علما، طیلسان* بر سر نهند تا میان آنان و دیگران تفاوت باشد. اگر کسی غیر از آنان طیلسان می‌پوشید، بر او عیب می‌گرفتند»

۲. شاید بتوان عمامه را رکن اساسی در لباس طلبگی برشمرد. عمامه، تاریخچه ای بلند دارد. عمامه نزد مردم عرب، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، عظمت ویژه ای داشته است. از این رو، هر کسی اجازه نداشت عمامه بر سر بگذارد، بلکه فقط شخصیت های خاصی از میان اعراب، حق استفاده از عمامه را داشتند و دیگران، از کلاه یا پارچه ای استفاده می-کردند. عده زیادی هم سرشان برهنه بوده است.

۳. بزرگان ایرانی تاج بر سرشان می گذاشتند که آن ها را متوج می نامیدند.

۴. از این رو پیامبر فرمودند: «العمائم تیجان العرب اذا وضعوا العمائم وضع الله عزهم».

پیامبر در موقعیت های حساس، عمامه بر سر می گذاشتند و می توان گفت که عمامه جزو لباس های رسمی پیامبر بوده است. پیامبر هم عمامه سیاه بر سر می گذاشتند که نامش سحاب بوده و هم عمامه سفید و عمامه سرخ. ایشان در روز فتح مکه، در حالی که عمامه سیاه بر سر داشتند، وارد مکه شدند. در روز غدیرخم، همان عمامه را به عنوان تاج بر سر حضرت علی (ع) گذاشتند و این همان عمامه ای بود که در جنگ خندق، بر سر امیرالمؤمنین بستند. این مقام و منصب سبب شد که ائمه اطهار (ع) و سادات، به نشانه یادبود آن روز فرخنده، عمامه سیاه بر سر بگذارند. از این رو، علت این که عالمان و روحانیان سادات، عمامه سیاه بر سر می گذارند و عمامه غیر سادات، سفید است، به دلیل رویداد غدیرخم است، وگرنه رسول خدا (ص) عمامه های دیگری هم داشتند.

در دوران خلافت امویان و عباسیان، به دلیل فشار بسیار بر شیعه و به ویژه سادات و برای این که علویین میان مردم شناخته نشوند، بیشتر اوقات آنان عمامه بر سر نمی-گذاشتند.

در سال ۷۷۳ هجری قمری، الملک الاشرف شعبان، سلطان مصر و سوریه دستور داد، تکه پارچه ای سبز به عمامه خود وصل کنند. «در اسپانیا کمتر عمامه به سر می گذاشتند و بی شک نظامیان آن را نپذیرفته بودند. غالباً در اسپانیا، فقیهان عمامه بر سر می گذاشتند و نیز باید در نظر داشت که عمامه فقیهان خیلی بزرگ تر از عمامه سایر اعراب بود، به همین جهت آن ها را رب العمائم، معتم یا متعم نامیده اند»

۵. در زمان آل بویه، برهنگی سر ناپسند بوده است. «عمامه خلیفه سیاه بود و بر کلاهی بلند پیچیده می شد. اطرافش را مطرز و به طرز زیبایی گلدوزی می کردند. آن که نزد خلیفه شرف یاب می شد، باید عمامه سیاه بر سر می گذاشت»

۶. عمامه در عصر صفوی، سفید بوده است. در سفرنامه الثاریوس آمده است که عمامه علما سفید بود و بعضی ها قطعه پارچه ای ابریشمی بر مندیله خود می بستند که روی شانه ها می افتاد.

شاردن در سفرنامه اش نوشته است که روحانیان نیز روی کتان زمخت آقا بانوی سفید بسیار نازکی (کتان نازک) می پیچید و حدود شانزده سانتیمتر از دو انتهای این پارچه گلدار است که وقتی دستار بر سر می بستند، این دو انتها همانند جیقه ایی از میان دستار بیرون می آمد. البته عمامه کارکردهای جانبی دیگری نیز داشته است.

مستشرقان نیز گفته اند که شرقیان از عمامه به عنوان جیب استفاده می کنند، زیرا می توان چیزهایی را

در آن پنهان کرد.

۲. عبا: این واژه به معنای نوعی روپوش کوتاه و جلو باز است. آستین ندارد، ولی سوراخ هایی در آن تعبیه شده است که دست ها را از آن بیرون می گذارند. البته عبا با برد فرق داشته، زیرا برد پارچه ای خط دار بوده است که به دور خود می پیچیدند. عبا انواع و اقسامی داشته است و در هر منطقه ای آن را به گونه ای می ساختند. در برخی مناطق از پارچه و در برخی مناطق از پشم بوده است. عبا، پوشاک عمومی اعراب بیابانگرد بوده است که تقریباً در همه وقت ها از آن استفاده می-کرده اند.

۳. قبا: پوشیدن قبا در زمان پیامبر معمول بوده است. در صحیح بخاری آمده است که روزی رسول خدا (ص) قباها را قسمت کرد و به مخرمه هیچ عبايي نداد. مخرمه ناراحت شد و به حضور پیامبر رسید. پیامبر فرمود: این عبا را هم برای مخرمه نگاه داشتم.

۷. قبا را بیشتر از پارچه اطلسی می دوختند و گاهی آن را با پوست آستر می کردند. ناگفته نماند که گاهی نویسندگان عرب، روپوش افسران سوار مسیحی را قبا نامیده اند. قبا پیشینه ای ایرانی دارد، لباسی که به طور مورب از زیر بغل باز می شود.

تَوْنُو درباره قبای ایرانی چنین می گوید: «نیم تنه بلندی را که بر روی لباس های دیگر می پوشند، قبا نام دارد و آن معمولاً از پارچه نخی بسیار نازک دوخته می شود. رنگ آن به حسب تمایل اشخاص، قرمز، زرد، سبز یا رنگ های دیگر است و چنان صاف دوخته شده که گویی اطلس است. این نیم تنه از پارچه نخی کرک دار دوخته می شود و تا نیم ساق پا می آید. یقه آن باز و هلالی است. طرف راست آن درست روی شکم می افتد و در زیر بغل سمت چپ با بندهایی بسته می شود و طرف چپ لباس روی آن می افتد و به وسیله چهار بند طرف راست بسته می-شود، اما یکی از بندها هرگز بسته نمی شود، بلکه روی بندهای دیگر آویزان است. قبا تا روی کمر بسیار تنگ است. از این جهت به بدن قالب می شود و کاملاً شکم را پوشیده و فشرده نگاه می دارد و از کمر به پایین متدرجاً، گشاد می شود، به طوری که نمای آن از پایین به شکل یک زنگ گرد در می آید. آستین های آن کاملاً چسبان و قالب بازوان است. معمولاً جنس این قباها از پارچه ساده است، اما قبای رجال عالی مرتبه، از اطلس یا پارچه زر بافته است که زری ایران است»

۸. ۴. طیلسان: پارچه ای بود که فقیهان و عالمان ایران بر روی عمامه به سر می انداختند و در ایالت فارس، عوام الناس نیز از آن استفاده می کردند. جنس آن از پشم بود و بهترین نوع آن در آمل و قوس یافت می شد.

لباس روحانی

در طول تاریخ تغییراتی رخ داد که سبب شد لباس طلاب و علما متمایز باشد. در قرن های نخست، وجه افتراق روحانیان و دیگر مردم، عمامه بود. مردم با روحانیان و عالمان، در لباس یکی بودند و اگر فرقی هم بوده، بسیار اندک است. حتی در ایران نیز این گونه بوده است. بر اساس تحقیقاتی که انجام دادیم،

دریافتیم که این وضعیت تا زمان رضا خان ادامه داشته است تا این که مخبرالسلطنه در ششم دی ماه ۱۳۰۷ خورشیدی، قانونی به مجلس برد که به قانون متحدالشکل کردن البسه اتباع ایرانی در داخله مملکت معروف شد. بر اساس این قانون، همه مردم باید لباسی متحدالشکل می پوشیدند. البته هشت گروه از قانون پوشیدن لباس معاف شدند که عبارت بودند از: مراجع، مجتهدین صاحب اجازه که از مراجع مسلم تقلید بودند، به شرط آن که به امور روحانی مشغول باشند، پیش نمازان دارای محراب، محدثان مأذون از جانب مجتهدان، طلاب و مدرسان شیعه مذهب، مفتیان اهل سنت و روحانیان ایرانی غیر مسلمان.

رضاخان در دیدار با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، به ایشان گفت: «می خواهم بعد از این احترام عمامه را معلوم نموده و بر سر روحانیون حقیقی گذاشته شود و آن هایی که مخرب دین و روحانیت هستند، عمامه را برای مقاصد شخصی به سر گذاشته اند، از سوءاستفاده باز مانند»

۹. دلیل ایادی رضاخان این بود که حتی کودکان هم این لباس را بر تن دارند. به نوشته مخبرالسلطنه، لباس اهل علم را مردم هم می پوشند و بسیاری حرمت نگه نمی دارند و آن را لباس اخاذی و فقر و بهانه ای برای گدایی و ولگردی می دانند.

۱۰. هدف از این قانون، محو این لباس بوده است. گفتنی است که سید حسن مدرس، در شانزدهم مهر ۱۳۰۷ خورشیدی، تبعید شد و در دی ماه همان سال، این قانون به تصویب رسید. قرار شد که اگر طلاب در مدرسه معقول و منقول پذیرفته و در امتحانات قبول شوند، به آن ها جواز لباس داده شود، در حالی که «از سال ۱۳۱۴ به بعد، دولت برخورد جدی با روحانیت را در دستور کار خویش قرار داد و سیاست دولت گسترش خود و دخالت در امور شخصیه مردم را به جد تعقیب کرد. نتیجه این سیاست، تجدید نظر در جواز عمامه بود. لذا حتی روحانیون صاحب جواز، جواز خود را از دست داده و مجبور به پوشیدن لباس یکسان شدند»

۱۱. در نتیجه، بسیاری از طلاب از پوشیدن لباس محروم شدند. در دوره محمدرضا پهلوی، فشار کمتری روی طلاب بود و پس از انقلاب نیز شاهد تغییری در این زمینه نبودیم.